

معرفی و نقد کتاب.

غربت غرب

تألیف دکتر احسان نراقی

انتشارات امیرکبیر، چاپ ۵۵م، تهران، ۱۳۵۴، ۱۶۷ صفحه.

نقد و بررسی: دکتر منوچهر محسنی

غربت غرب تازه‌ترین اثر دکتر احسان نراقی، کتابی است مشتمل بر هفت مقاله و یک پیشگفتار که اول بار در آذرماه ۱۳۵۳ منتشر گردید و حاوی سخنرانی‌هایی است که نویسنده در طی سال ۱۳۵۲ در ایران ایراد کرده است. غربت غرب با اینکه عنوان مقاله اول این کتاب است، معذک عنوان کلی‌تری برای مقالات دیگر هم بحساب می‌آید و در عین حال معرف خوبی برای زاویه فکری نویسنده است.

انتخاب نام کتاب با الهام از عنوان رساله «غربت غریبه» شیخ شهاب‌الدین یحیی سهروردی (۵۸۷-۵۴۹ هجری) معروف به شیخ اشراق است که بر رساله «حی بن یغظان» اثر ابن سینا نوشته شده است. مسأله مورد توجه سهرودی در رساله غربت غریه از مضامین جالب عرفانی است که حکایت ازدرد بریده شدن نی از نیستان می‌کند. شرح طایر گلشن قدسی است که بگفته حافظ دردماگه حادثه افتاده است، ملکی که از فردوس برین به‌دیر خراب آبادش رانده‌اند، و این تقریباً همان نکته‌ایست که دکتر نراقی می‌خواهد به‌خواننده اثرش منتقل کند. شیخ اشراق در جستجوی زمانی است که فراغ به‌فراق یا انجامد و نراقی نیز در حای مختلف و بکات مگو بدکه غربت با بد «بخه دش» در ۵۵ (صفحات

۱۰ و ۱۴۷) اما بما نمیگوید که این «خود» چیست؟ کجاست؟ و چگونه باید آنرا یافت؟

در این کتاب نویسنده، جامعه غربی را همانند يك اپیدمیولوژیست و با نگاههایی عمیق مورد بررسی قرار میدهد، و سعی می کند که با کالبد شکافی این تمدن، علل «غربت» را بررسی کند و انصاف باید داد که در این مسیر کمتر نکته ای از نظرش دور مانده است. کتاب نظم آکادمیک ندارد و شاید خواننده ای را که با ذهن سیستماتیک بدنبال طرح مسأله و نتیجه گیری است راضی نکند. تصور می کنم که این بی نظمی قبل از آنکه مربوط به طبیعت کتاب (یعنی در کنار هم قرار گرفتن چند مقاله) باشد نمایشگر روانشناسی احسان نراقی است، فردی که دارای روحی ناآرام و ویرانگر است. نویسنده در همه جا بدنبال يك چیز است و علیرغم وابستگی زمانی و مکانی مقالات، تناقض در آنها بچشم نمی خورد، چرا که افق فکری نویسنده مشخص است و میدانند چه میکند.

از آنجا که او جبهه گیری میکند کسوت يك جامعه شناس دانشگاهی و معتقد به قوالب تنگنا آفرین علمی را از خود بیرون میکند و تصور نمی کند که خود نویسنده نیز با این نظر مخالف باشد. مروری در فعالیتهای گوناگون نویسنده در سطح جهانی که در خلال کتاب، شواهدی از آنرا باز می یابیم، ما را به جامعه شناسی اندیشه دکتر احسان نراقی رهنمون می شود و بیشتر و بهتر می توانیم چرایی اندیشه های وی را دریابیم. برای نویسنده کتاب، غرب دیگر آن «گاو مقدس» نیست و برای آن باید نگران بود، اما آیا دریان این نگرانیها قدری مبالغه نشده است؟ آیا این کتاب بیشتر متکی به عقاید و جهت گیریهای گروهی از روشنفکران غربی نیست؟

درگیریهای چند ساله دکتر نراقی با مسأله جوانان و مطالعات و تفکرات بنیادی او در این مورد سبب می گردد که خواننده با يك سری از مسائل اساسی جوانان آنها با ابعاد جهانی آشنائی پیدا کند و در این مورد مطالبی را که نخوانده است بخواند. برداشتهای او در مورد علل و نتایج عصبان جوانان که از خلال صفحات مختلف کتاب مشهود است بسیار سنجیده و استوار است. رفتارهای جوانان و ارزشهای اجتماعی مورد توجه آنان در ارتباط با يك جامعه تام و کامل، که مرزهای جغرافیائی مشخصی ندارد بررسی می شود، چرا که برای احسان نراقی مسأله جوانان مسأله ای نیست که ویژه يك گروه سنی خاص باشد، مسأله ای است از مسائل تمدن جدید.

نویسنده غربت غرب بر سر آنست که «ماشین» را یکی از مهمترین «علل غربت»

بحساب آورد و بکرات مغز الکترونیکی را مورد بی‌مهری قرار داده است (صفحه ۱۰) بکارگیری این وسائل آیا مفهومی کتار گذاشتن انسانیت است؟ آیا ماشین، بارهای سنگین را از روی دوش انسان برنمیدارد و او را برای کارهای خلاق تر آماده نمیکند؟ آیا ماشین حساب سبب نمیشود که ریاضی‌دان اوقات خود را صرف عملیات ابتدائی، تکراری و وقت‌گیر نکند و بتواند با فراغت بیشتر به تفکر ریاضی پردازد؟

از مسائلی که بدفعات و در غالب مقاله‌ها مورد توجه قرار گرفته است استعمال مواد مخدر می‌باشد و مقاله دوم کلا به این موضوع اختصاص داده شده است (صفحه ۳۳ تا ۴۹). در صفحات ۱۵ و ۱۶ کتاب به مسأله «سر خوردگی» جوانان در جامعه و اثرش در اعتیاد اشاره بسیار دقیقی میشود، سر خوردگی‌هایی که میتواند جنبه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی داشته باشد. نویسنده کتاب مسأله اعتیاد جوانان به مواد مخدر را نشانه‌ای از وجود يك خلاه ذهنی در میان آنان میدانند. گرایش بیش از پیش به این مواد بازگو کننده شرایط يك جامعه بیمار است و نشانه‌ای از دردی که ریشه‌های عمیق تر دارد. رفتارهای سیاسی - اجتماعی جوانان در دنیای غرب نشان داده است که ایده‌تولژی‌های گوناگون سیاسی توفیق چندانی در جلب رضایت ذهنی جوانان نداشته‌اند و این عدم رضایت بسیاری از جنبه‌های زندگی جوانان را تحت تأثیر قرار داده است.

مقالات کتاب بطور کلی روی چند زمینه بحران محیط زیست، انرژی، تحولات فرهنگی تأثیرات علم و تکنولوژی، تمدن مصرف و عصیان جوانان متمرکز است و از این میان حملات نویسنده بیشتر متوجه مسائل محیط زیست و مصرف است و بویژه سعی بسیاری در نشان دادن تأثیر مصرف بی‌رویه در پیدایش مسائل محیطی بکار رفته است. با اعتقاد نویسنده «تولید مداری» باید جای خود را به «انسان‌مداری» بدهد، هشدار می‌دهد که متکی به شواهد هیئتی انکارناپذیری است. اما گرفتاری در این است که نمیدانیم که این «انسان‌مداری» چیست؟ در برخورد با مسأله علم و تکنولوژی افق فکری دکتر تراقی کاملاً مشخص است: مخالفت بابتی تفاوتی علم و عالم و اسطوره‌زدائی از علم (صفحات ۶۶ و ۶۷). جهان بینی بیکنی سخت مورد انتقاد است (صفحات ۶۷ و ۶۸) و بهنگام بحث از وضع کنونی علوم اجتماعی نوید پیدا شدن شك در علوم جدید داده می‌شود و «شکاگان جوان» ضمن انتقاد از «تفکر استدلالی» سعی دارند که «برداشت شخصی و یش درونی» را جانشین آنها نمایند (صفحه ۱۱۸).

از فحوی کلام نویسنده ضرورت رشد يك تفکر علمی «بومی» در کشور های

در حال توسعه استنباط می‌شود، تفکری که باید در عین تقلید و اجتهاد حاصل شود. در دنیای کنونی اگر جامعه‌ای بخواهد « هویت اجتماعی » خاص داشته باشد، ناگزیر است که هم مقلد و هم مجتهد باشد. این دو مفهوم در زمان ما دوگانگی خود را از دست داده است.

نهایت آنکه دکتر نراقی در تلاش ذهنی خود بمنظور تشریح نارسائی‌های تمدن غرب و نقل افسانه سرگشتگی انسان در این نوع جوامع موفق بوده است. با خواندن کتابش دست کم میتوانیم سئوالهایی را که امروز در برابر جوامع صنعتی قرار دارند فهرست کنیم و تصویری از « فرهنگ دیگر » که همچون آئینه‌ای میتواند تضادها و بحرانیهای کنونی این جوامع را نشان دهد در دست داشته باشیم. « مقدمه‌ای جامع برای غرب‌شناسی ».



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

چه خوب است افرادی پرمایه و ارجمند را با «ابراز علاقه‌های
های غلط» در نظرها خفیف و خوار نکنیم. معدل زندگی يك فرد را
ملاك ارزش او بدانیم، نه گاه‌گاه بیراه رفتن‌ها را...
و ای کاش، به عوامل همان «بیراه رفتن‌ها» نیز بیندیشیم و
بینیم، اگر رفع شود آیا اندیشمندی دیگر بیراه می‌رود؟

کتاب صادق هدایت

گردآورنده: محمود کتیرائی. انتشارات اشرفی و فرزین، ۱۳۴۹، ۳۹۹ ص.

نقد و بررسی: درم

شکوه‌شاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- هدایت و دوست دخترش

- صادق هدایت در لباس بالماسکه

- در نقاشی‌ها: النجاسات و المظہرات و لوازم آن

تصویر الغلمان - الحور - الکفار - النار.

همه بگونه‌های طنز و کنایه و تمسخر.

- جنگ کتیرائی با حسن قائمیان که هر کدام گویند: من صادق را درک

کردم و تو درک نکردی... تو گوئی: صادق به دین اعتنا داشت. خلاف است.

- یادداشت‌های هدایت در حاشیه کتابها:

«یادداشت هدایت در حاشیه این کتاب نشانه‌ای از... و باز نماینده آزاد

اندیشی او بویژه نسبت به یکی از دینهای سامی که جز زبونی و خواری، و پستی

و پلشتی یادگاری نهباده است...»

و سپس تمام آثار هدایت را در «علائم الظهور» که رنگ دینی به هدایت

داده، همه را هذیان ذهنی شوریده و مغزی پریشان میداند و میراث‌خواری استعمار می‌شمارد.

در جاهای شماره‌دار صفحه:

● ص ۸۷ - کتاب مرصادالعباد:

هدایت برای «عدم کشتار حیوانات» میکوشد و بالفظی مودبانه گوید: «آنها را بیفایده برای قربانی هوی و هوس انسان نیافریده‌اند.» باصطلاح اهل تصحیح «هوا - کذافی الاصل»

● یادداشتهای صفحه ۱۴۷ صادالعباد:

نیز ابا کردن است از نسبت دادن صفات بدآدمی به حیوانات.

● در حاشیه جلد «سیاستنامه - تصحیح خلخالی» می‌نویسد:

این یادداشتها نشان‌دهنده عقیده او است به خداودین

● نکات مربوط به دین اسلام و موضوعات دراز ادب رابه خط «مجتبی

مینوی» در دو صفحه شماره‌گذاری کرده است.

● آخرین کلیشه نامه هدایت به «مینوی» نکاتی را نشان میدهد بقرارزیر:

۱- هدایت سعی میکرده است که: کارکم کند و پول و منفعت زیاد بدست

آورد.

۲- به مینوی مینوشته است که: اگر کتاب چاپ کردی اسم مرا هم

آنجا بنویس که مشهور شوم، تا در این دنیای دون ترقیات لازمه را بکنم

عزیزم مرا معروف کن (ص ۱۲۳) (هدایت و خودنمائی)؟

۳- به مینوی مینویسد که: کتابهایت را نفروخته‌ای؟ (ص ۱۲۲)

۴- ایران دوستی هدایت: «از آن قبرستان گندیده نکبت‌بار ادبار و خفه-

کننده عجالتا خلاص شده‌ام.» (ص ۱۲۶)

۵- می‌نویسد: «هرچی قمیسیون از لوزاک (طرف معامله کتاب فروشی او)

گرفتی با هم قسمت میکنیم (ص. ۱۳۰)

۶- سرنامه‌های هدایت: «یا حق» (صفحه ۱۳۰): «باقیش با خداست».

۷- می‌نویسد: در این صورت، خیلی از ادبا «...سوز» خواهند گرفت (ص ۱۰۳)

۸- از مینوی میخواهد که نامه‌ای به «دینشاه» بنویسد، و صادق رامعرفی

کند و بلکه: «در مدح آتش پرستی «هدایت» یاد کند، که او راغب شود و خواسته

وی (= هدایت) را برآورد. ص ۱۳۱» (هدایت و تظاهر به باطل؟!)

۹- نامه از هند- بمبئی - می‌نویسد: بعد از مکاتبات... و استفاده‌های مادی

به آن دیار رهسپار شدم - پانزده روز زندگی اشرافی... کردم... به کله

گنده‌ای نبود که معرفی نشوم. (ص ۱۳۲)

۱۰- ... از ... گاه ... کتب زرتشتم، شاد اساس پیدایش مذهب

- مسیح است و خود او (= عیسی) اصلا وجود نداشته... (ص ۱۴۳)
- شاید از حواس برتی باشد که نویسنده کتاب می نگارد:
- «درج همه آنها در «مجله سخن» البته میسر نیست» (ص ۱۵۰)
- برداشتی میکند بدون هیچ زحمت تصحیح، و یا یادداشت در ابتدا که از کجا نقل میشود.
- کتابی بقلم «پرتوا عظم» در باره هدایت... در آن اثبات کرده که: هدایت شهوت جاه طلبی و شهرت داشته است و... مینوی و فرزند برایش تبلیغ کرده اند (ص ۱۵۲)
- در حالیکه «آب مینوی و فرزند هرگز بیک جوی نرفته و نمیرود... و بیکدیگر چیزها گویند.
- درص ۱۵۲ می نویسد: «حق چاپ کتابهای هدایت را در آن سالهای دور به مبلغ دوازده هزار تومان معامله کرده است.»
- معلوم است که وقتی آدمی بخاطر دینار نوشت، چه خواهد نوشت؟! و نیز در ص ۱۷۳: «نه میتوانم تشویق بشوم، نه دلداری پیدا کنم، نه خودم را گول بزنم، همه چیز بن بست است و راه گریزی هم نیست»
- این بی علاقه گیها را باید رسیدگی به احوال افراد لایق و عدم استقبال از دهن دریده ها برای تضعیف و ازدگی محبوبان از بین برد.
- در صفحه ۱۹۱ - ۱۹۲: از کاسبی سر کتاب و حق چاپ گفتگوه است. و همه مایه شگفتی... دانشمند و این هیاهو!
- در صفحه ۱۹۳ - می نویسد: که مدرک قلبی (گواهی دکتر) تهیه میکند (برای ادامه مرخصی خود)
- در صفحه ۱۹۳ ببینید «وضع زندگی» شخصی مانند هدایت را به چه میکشید...
- در صفحه ۳۴۰ می نویسد که: شام هدایت عبارت بود از کمی مشروب الکلی... بیشتر شبها کمی مشروب می نوشید.
- در صفحه ۳۴۱ می نویسد که: صادق به «پرنده آبی» میرفت و در آنجا تخته نرد بازی میکرد
- در صفحه ۳۴۲، ۳۴۳ می نویسد: صادق در دکه مشروب فروشی «مسیوانراک» می نشست و با دوستان مشروب می خورد.
- در صفحه ۳۴۶: هدایت آوای کمانچه بوغوس ارمنی رامیشنید و فین فین میکرد.
- از صفحه ۳۳۲: بعد می رساند که: باتوق هدایت (از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۹) عبارت بود از:

کافه رستوران زاله - کافه فردوسی - کافه رستوران کنتینانتال، کافه رستوران باغ شمیران - کافه رستوران هتل نادى - مغازه «ماسکوت» ارمنى - قهوه‌خانه بهجت آباد.
در صفحه ۳۵۰ خواب آقای کتیرائی در باره هدایت، و زنى فاحشه که پشت سر او است.

... نمیدانم، چه جای ضرورت بدین سخنها؟ مگر برای بی‌سخنی و پرس کردن کاغذ کتاب... و ضمناً لجن‌مال کردن کسی دیگر به نام «دوست»
در صفحه ۳۷۰ - می‌نویسد: صادق، می‌راجعه جرحه، آهسته آهسته می‌نوشید
در صفحه ۳۷۱ - می‌نویسد: صادق، گهگاه تریاکی می‌کشید.
وقتی پول کافه‌نشینی و میخواری نداشت، شیر و قهوه و اندکی خوراک در آنجا میخورد، و می‌را در خانه می‌نوشید.
در صفحه ۳۷۳ می‌نویسد: هدایت گفت: (جمله زشتی بود که از نظر رعایت ادب حذف گردید)

آیا این نوشته‌ها تجلیل است یا تذلیل؟!
در صفحه ۳۷۵ می‌نویسد: «هدایت طبق معمول کمی سبزی و تخم‌مرغ پخته و ودکا خورد» و در همان صفحه «ودکا خوردن صادق را با چند نفر در کنار باغ سید نصرالله تقوی» بیان میکند.
در صفحه ۳۷۶ می‌نویسد: هدایت نویسنده‌ای بود «نیست انگار - نیپیلیست» که آن مستلزم «خود بنیادی بود»
این سخن یا طراحی از «پوچی و پوچ‌گرایی» است و یا یادآور بحث منتهائی عرفان «از فنا به بقا رسیدن».

در صفحه ۳۸۸ - از گرایش هدایت به «روس» حکایتی دارد.
در صفحه ۳۹۳ - می‌رساند که: هدایت پیش از آشنائی با «اشکوفه» سارتر پیوندی اصیل با نحوه تفکر «کافکا» یافته بود.

● در میان آن جمع که هدایت بسر میبرد او شمع جمع بود، وقتی معدل ارزش فکری و انسانی هدایت که از همه بهتر است - این باشد، حساب دیگران چه تواند بود و اگر مقیاسی که این مولف بدست داده بکار گرفته شود، برای سایرین چه ارجی توان قائل شد؟.

«تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل»